

برشهایی از کتاب «پدر و پسر؛ ناگفته هایی از زندگی و روزگار پهلویها»

## شاه چکمه پوش در حرم حضرت معصومه (س)

۹ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۵۶

شاه که آثار غضب از چهره اش می بارید در حالی که عصایی در دست داشت پیاده شد و به راه افتاد و عده ای از افسران ارشد و نظامیان دیگر هم به دنبال او به طرف صحن روان شدند ...

سال ۱۳۰۶ با واقعه عجیبی آغاز شد که مدتها مورد بحث محافل و مجالس بود . در شب اول فروردین این سال ملکه تاج الملوک به اتفاق دو دخترش (شمش و اشرف) به آستانه حضرت معصومه مشرف شدند. چند دقیقه به موقع تحویل مانده، خانمها چادرهای سیاه خود را به چادر سفید تبدیل نمودند که این عمل مورد اعتراض سیدی که مشغول وعظ بود قرار گرفت و شیخ محمد بافقی از علمای قم نیز به حمایت از واعظ برخاسته و به طرز حجاب ملکه و همراهانش اعتراض نمود و دستور اخراج آنها را از رواق داد. ملکه و همراهانش رواق را ترک کرده و به خانه تولیت رفتند و جریان ماوقع را به رضاشاه گزارش دادند.

در ص ۲۴۸ کتاب می خوانیم:

یکی دو ساعت از شب نگذشته بود که صدای غرش اتومبیلهای شاه و همراهانش درب صحنه آستانه خاموش شد. ولی صدای زره پوشها تا مدتی ادامه داشت. شاه که آثار غضب از چهره اش می بارید در حالی که عصایی در دست داشت پیاده شد و به راه افتاد و عده ای از افسران ارشد و نظامیان دیگر هم به دنبال او به طرف صحن روان شدند و به محض ورود به ایوان آئینه؛ افسران و نظامیان با چوبها و تازیانه هایی که در دست داشتند شروع به زدن و بستن هر کسی که معمم بود نمودند. بعضی از خدام آستانه به استقبال به ایوان آمده بودند همین که خود را در چنگال نظامیان گرفتار دیدند فریادشان بلند شد که ما خدام آستانه هستیم و تقصیری جز خدمت و حفظ انتظامات نداشته ایم. شاه فریاد زد به خدام کاری نداشته باشید؛ آن سید... و آن آخوند ... را بیاورید.

